

مخصوص بازی‌های کامپیوتری می‌رفت و بازی می‌کرد. من آن دور و بر می‌ماندم و تماشا می‌کردم. طرز بازی بچه‌ها، مراحل بازی و داستان این بازی‌ها مرا مجنون می‌کرد. داستان‌ها بسیار پیچیده و عجیب بود (برای مثال، طرح بازی «دانکی کونگ Donkey kong»). گرچه خشونت این بازی‌ها تا حدی متحیرم می‌کرد. من شروع به نوشتن اولین رمانم کردم که قرار بود یک داستان ماجراجویی فانتزی باشد به نام بیداری / خواب (Dreaming / waking). در حین نوشتن، به طور اتفاقی بازی کامپیوتری وارد داستانم شد و از آن زمان تا به حال، این سبک نوشتار و کاری من شده که خیلی خوب با آن ارتباط برقرار می‌کنم. قبل از این که شروع به نوشتن کنم، خودم هم نمی‌دانم می‌خواهم درباره چه چیزی بنویسم و اغلب (معمولاً) نتیجه‌اش چیزی می‌شود که خودم هم اصلاً انتظارش را ندارم. وقتی شیاطین فضا را نوشتیم، رمان‌های واقعیت مجازی بسیار کم بود، اما حالا دیگر انبوهی از این داستان‌ها به چاپ رسیده است.

وقتی داستان شیاطین فضا را می‌نوشتید، آیا فکر می‌کردید که رمان‌تان به یک سه گانه (تریولوژی) تبدیل شود؟

من همیشه دلم می‌خواست بیشتر درباره این شخصیت‌ها بنویسم. از این رو، می‌دانستم که دومین قسمت آن را می‌نویسم. بعد خواستم بیشتر درباره وجه ژاپنی داستان بفهمم. لذا قسمت سوم آن را نوشتم. با این حال، این رمان سه گانه، طرح کلی از پیش تعیین شده‌ای نداشت، بلکه به طور اتفاقی، خلق یک داستان منجر به داستان بعدی شد. از طرفی، رفتن به ژاپن و انجام تحقیقات و احساس اطمینان برای نوشتن کتابی درباره فرهنگ و کشوری دیگر، بیش از زمانی طول کشید که انتظارش را داشتیم. برای همین، بین کتاب اول و سوم فاصله زیادی افتاد.

در آن زمان که حالا بیش از دوازده سال می‌گذرد، وقتی می‌نوشتید، آیا هدف‌تان این بود که نویسنده تمام وقت کودکان شوید؛ یعنی همین شغلی که الان دارید؟

من کار نوشتن را به همین قصد آغاز کردم؛ چون به کار و پول نیاز داشتم. همسر من در اوایل سال ۱۹۹۴ بازنشسته شد و ما سه فرزند مدرسه‌ای و دانشگاهی داشتیم. من بسیار خوش شانس بودم که در شروع کار، از دفتر ادبیات شورای استرالیا، کمک مالی قابل توجهی گرفتم که بسیار به من کمک کرد تا بتوانم روی پای خود بایستم و نویسنده تمام وقت شوم. اوایل مردم به من می‌گفتند که نباید انتظار داشته باشی از کتاب‌های کودکان، در آمدی داشته باشی. اما من توانستم از این راه خانواده‌ام را تأمین کنم. همچنین، نیاز به تأمین خانواده‌ام مرا به آن جا کشاند که به کارم تنوع بخشیدم؛ به موازات رمان، نمایشنامه نوشتن، انواع مختلف کتاب‌های کودکان



مصاحبه با

گیلیان رایبشتاین

○ ترجمه: محبوبه نجف‌خانی
○ زیر نظر شیدا رنجبر

خانم گیلیان رایبشتاین، در سال ۱۹۴۲، در انگلستان متولد شده است. در سال ۱۹۷۳، به همراه همسرش، به استرالیا مهاجرت کرد. اولین کتابش را به اسم **space Demors - شیاطین فضا** - در سال ۱۹۸۶ نوشت. جایزه «کتاب سال کودکان استرالیا» را در سال ۱۹۸۹، برای **Beyond the ladyrith** و در سال ۱۹۹۵، برای کتاب **Foxspell** برد.

دو کتاب «نمایشی در کهکشان» و «شیاطین فضا» را خانم «محبوبه نجف‌خانی» ترجمه و «نشر چشمه» منتشر کرده است. گفتنی است که کتاب «نمایشی در کهکشان» انتخاب ویژه شورای کتاب کودک و نوجوان، در سال ۱۳۷۹ نیز بوده است.

کامپیوتری در رمان استفاده کنید؟
من وقت زیادی صرف تماشای بچه‌ها، به خصوص پسر، هنگام بازی با کامپیوتر کردم. آن موقع ما در خانه کامپیوتر نداشتیم و پسر من به مراکز

شیاطین فضا که هنوز جزو بهترین رمان‌های واقعیت مجازی (**virtual Reality**) است این تجربه مهم شما در زمینه رمان بود. در آن زمان، شما چگونه به فکر افتادید که از بازی‌های

را آزمودم و تورهای سخنرانی، ملاقات با دانش‌آموزان در مدارس و کارهایی از این قبیل انجام دادم.

سبک شخصیت‌پردازی شما ویژگی‌های بسیاری دارد که به طور معمول، در داستان‌های بزرگسالان دیده می‌شود. آیا به غیر از کودکان، برای بزرگسالان هم می‌نویسید؟

چند سال پیش برای جنگ ادبی بزرگسالان، یک داستان کوتاه نوشتم. به غیر از آن، دیگر چیزی برای آن‌ها ننوشتم. من به استرالیا که آمد، مهاجری بزرگسال بودم. فکر می‌کنم واقعاً خوش‌شانس بودم که توانستم در یک فرهنگ کاملاً نا آشنا و جدید، جایی برای خودم در ادبیات کودکان باز کنم. من مجبور شدم از طریق کودکانم که این جا بزرگ می‌شدند، درباره این فرهنگ بیاموزم.

روابط خوب پرداخت شده بین والدین و فرزندان، جایگاه مهمی در بسیاری از کتاب‌های شما دارد. شخصیت‌های بزرگسال شما به همان خوبی شخصیت‌های کودکان طراحی شده که در رمان کودکان، نمونه نادری است؛ به خصوص مادر بزرگ و مادر (نمونه بارز اما متفاوت) در کتاب افسون رویاه (Foxspell).

شخصیت‌ها و روابط بین آن‌ها پیش از هر چیز برایم جالب است. تمام آثار من، مدیون شخصیت‌هایی است که وارد ذهن من شده‌اند و آن‌جا زندگی کرده‌اند. گاهی هم گمان می‌کنم که این روحم را از مادرم به ارث برده‌ام. که رفتارش غیرقابل پیش‌بینی بود و باید از همان اوایل کودکی، حالاتش را حدس می‌زدم. گاهی مردم مرا متهم به غیب‌گویی می‌کنند؛ چون می‌توانم بفهمم که آن‌ها به چه فکر می‌کنند و احساسشان چیست. اما علتش این است که من بسیار به حرکات و حالات افراد حساس هستم (مثل جوتالا در کتاب نمایشی در کهکشان) و خیلی دوست دارم روی مردم مطالعه کنم.

در تابستان ۱۹۹۸ که در انگلستان بودید، در مورد ماجرای واقعی که در بیرون اتفاق افتاده، نوشته‌اید. ظاهراً هم چنین، هنگامی که کتاب افسون رویاه را می‌نوشتید، شبانه از شهر خارج می‌شدید و به مناطق کم‌تر شناخته شده می‌رفتید تا بهتر بتوانید شرایط زندگی حیوانات وحشی را احساس کنید. آیا شما اغلب چنین تحقیقاتی انجام می‌دهید و اگر این طور است، آیا نمونه دیگری می‌توانید مثال بزنید؟

شاید همین مورد، غیرمتعارف‌ترین نمونه باشد! اما نوشتن از نظر من جنبه کاملاً فیزیکی دارد؛ درست مثل نقش بازی کردن در تئاتر می‌ماند (که خیلی این کار را دوست دارم). وقتی بچه بودم، با تمام وجود بازی‌های نمایشی را اجرا می‌کردم. نمایش‌هایی با ماجراهای دراماتیک که تعداد زیادی شخصیت داشت با طرح‌های هیجان‌انگیزی که

من و دوستانم در آن‌ها در نقش حیوانات، خدایان یونانی یا قهرمانان نوریس (Noris) یا سرخ‌پوست ظاهر می‌شدیم. حالا هم که دست به قلم می‌برم، همین کار را انجام می‌دهیم. به این معنا که واقعاً به جای شخصیت‌های داستان ایفای نقش می‌کنم. این امر به من کمک می‌کند که وقتی حرکات آن‌ها را به طور فیزیکی انجام می‌دهم، دقیقاً با همان حس و حال، آن‌ها را روی کاغذ بیاورم. من اغلب وقتی نمایشنامه می‌نویسم، گفت‌وگوها را با صدای بلند می‌خوانم، در جلد شخصیت‌ها می‌روم، حیوان یا انسان و از دریچه چشم آن‌ها جهان را می‌بینم.

درباره آن فصل کتاب شما، شانسن ناب (Pwze chance) که درباره مالکیت اسب است، این طور گفته می‌شود که آن اسب، زمانی متعلق به یکی از بچه‌های شما بود. تا چه حد تجارب زندگی خانوادگی، بر کارتان به عنوان یک نویسنده کودکان تأثیر گذاشته است و می‌گذارد؟

شانسن ناب تقریباً تنها داستانی است که من در آن، بخشی از زندگی کودکانم را به طور مستقیم به کار بردم. معمولاً در این جور موارد، محتاط هستم. به نظر من زندگی بچه‌ها متعلق به خودشان است. من فقط از تکیه کلام‌ها و نحوه بیان این گروه سنی، چیزهای مورد علاقه‌ام و مورد نفرت‌شان، امیدها، ترس‌ها و چیزهایی از این دست در داستان استفاده کردم.

از این می‌ترسیدم که وقتی آن‌ها خانه را ترک کنند، من دیگر به این گروه سنی دسترسی نداشته باشم. آن چه پیش آمد، این بود که وقتی برای اولین بار برای بچه‌های کوچک‌تر نوشتم، از خاطراتم به عنوان یک مادر استفاده کردم. اما حالا دیگر رمان‌هایی که می‌نویسم، به گروه سنی خاص و با زبان خاصی تعلق ندارد. من تا آن‌جا پیش نمی‌روم که بگویم این رمان‌ها برای بزرگسالان است، اما مطمئن هم نیستم که این رمان‌ها برای کودکان باشد.

طبق گفته شما، علاوه بر رمان‌هایی برای خوانندگان بزرگ‌تر - مثل افسون رویاه و زیر چشم گربه - تعداد قابل توجهی رمان هم برای خوانندگان کم سن و سال‌تر نوشته‌اید. اگر ناشران به شما بگویند که از این به بعد برای یک گروه سنی خاص بنویسید، کدام را ترجیح می‌دهید؟

در شرایط فعلی، دلم می‌خواهد برای گروه سنی بالاتر بنویسم؛ چون ایده‌های بعدی که در ذهنم ردیف کرده‌ام مخصوص این گروه سنی است (هرچند کتاب زیر چشم گربه را برای گروه سنی ۸ تا ۱۲ سال در نظر می‌گیرم، هرگز آن را رمان نوجوانان به حساب نیآورده‌ام). من از نوشتن برای کودکان گروه سنی پایین لذت می‌برم، اما در بسیاری موارد، با وجودی که داستان‌ها کوتاه‌تر هستند، سخت‌ترند و تلاش ذهنی بیشتری می‌طلبند.

در انگلستان، در مورد بازار کتاب‌های کودکان، این نگرانی وجود دارد که با توجه به سیر نزولی رشد جمعیت و کاهش تعداد بچه‌های زیر ۱۵ سال، فروش این کتاب‌ها پایین بیاید. آیا نوسان جمعیت در استرالیا، روی بازار تأثیر می‌گذارد؟

در این مورد آمار سودمندی در اختیار ندارم، اما احساس می‌کنم که بازار دارد تغییر اساسی پیدا می‌کند. فکر می‌کنم این موضوع، همزمان با پایان دوران کودکی باشد. احساس می‌کنم در استرالیا، رمان‌های ادبی برای کودکان به خطر افتاده است. ناشران برای مبارزه با سیل مطالب وارداتی، مثل دیسکی، فیلم‌های بی‌ارزش و کتاب‌هایی که سال‌ها پرطرفدار بوده‌اند، نظیر سری کتاب‌های بیاتریس پاتر، آ.آ. میلان و توماس موتور زمانک (Thomas the tank Engine) به سری‌سازی کتاب‌ها روی آورده‌اند. وقتی نویسندگان به سری‌نویسی روی می‌آورند، این خطر تهدیدشان می‌کند که ماهیت و فردیت خود را از دست بدهند. نویسندگان کودک استرالیا، ده یا پانزده سال فروش معقول در مدارس داشتند، اما می‌بینم که وقتی کمک‌های مالی مدارس قطع می‌شود، این مورد نیز رو به کاهش می‌گذارد، هم‌چنین در آینده، با مالیات‌هایی که بر یک سری خدمات و کالاها می‌بندند، مواجه خواهیم بود که اگر در مورد کتاب‌های کودکان اعمال شود، بازار را حتی بیشتر از این دچار رکود می‌کند.

می‌توانید درباره فضای کاری، ابزار نوشتن و یک روز کاری‌تان برای ما توضیح دهید؟

من در یک اتاق مطالعه کوچک که دو میز، کوشی فایل، سه کتابخانه، یک تخت، یک دستگاه فکس، کامپیوتر کیفی و پرینتر (چاپگر) دارد. کار می‌کنم. من از کامپیوتر استفاده می‌کنم و مطالبم را مستقیماً تایپ می‌کنم.

بدون طرح واقعی، پیش‌نویسم را می‌نویسم، اما این کار معمولاً ثمره چندین سال فکر درباره داستان و شخصیت‌ها، صحنه‌های کلیدی در ذهنم و دیالوگ‌ها و چیزهایی از این قبیل است. ابتدا صحنه‌های کلیدی را می‌نویسم و بعد روی این که چطور آن‌ها را جفت و جور کنم، کار می‌کنم. در انتهای پیش‌نویس، طرح کلی را روی کاغذهای بزرگ می‌کشم. پیرنگ را در گوشه پایین می‌گذارم و شخصیت‌ها را در امتداد آن در بالا و کل کار را جلو چشمم مجسم می‌کنم. بعد پیش‌نویس دیگری تهیه می‌کنم و پس از آن دو تای دیگر. حداقل ۲۰۰۰ کلمه در روز می‌نویسم و از ساعت ۹ تا ۱۲/۳۰ کار می‌کنم. بعد از ظهر معمولاً استراحت می‌کنم و بین ساعت ۱ تا ۳ کتاب می‌خوانم. بعد کمی کار می‌کنم؛ البته منظورم نوشتن نیست، اما شاید کمی ویرایش یا نمونه‌خوانی. به نامه‌ها جواب می‌دهم و کارهایی از این قبیل تا ساعت ۵. از ساعت ۵ تا ۷ پیاده روی

می‌کنم، کمی زبان ژاپنی می‌خوانم و تحقیق می‌کنم. حواسم هست که همیشه یک دفتر یادداشت همراه داشته باشم تا هرکجا که فکر تازه‌ای به ذهنم رسیده، آن را یادداشت کنم. اما در حال حاضر، ایده‌های زیادی یادداشت کرده‌ام که تا پایان عمرم کافی است و دیگر دنبال ایده‌های تازه نمی‌گردم! به هر حال، ایده‌ها معمولاً خیلی اتفاقی و غیرمنتظره به ذهنم می‌رسد و من دوست دارم آن‌ها را ضبط کنم.

معمولاً نوشتن برای نوجوانان چه مدت طول می‌کشد؟

فکر می‌کنم از زمانی که شروع به نوشتن می‌کنم تا زمان چاپ اثر، دو سال بشود. من دوست دارم قبل از این که نوشته‌هایم را به کسی نشان بدهم، ابتدا به آن‌ها کمی فرصت بدهم تا خوب شکل بگیرند. ظاهراً هر رمان، از زندگی خودش را دارد، و از نظر من، اشتباه است که در این مورد تعجیل کنم.

اینترنت و پست الکترونیکی (E-mail)، چقدر به کار نویسندگی شما کمک کرده و روی آن تأثیر داشته است؟

من دوست دارم از پست الکترونیکی استفاده کنم. برای ناشران خارجی، این تکنولوژی بسیار مفید است؛ به خصوص در انگلستان که ساعت کاری آن‌ها با ما مطابقت نمی‌کند. درباره کار با اینترنت و جست‌وجو در آن، زیاد مطمئن نیستم؛ چون وقتی با آن کار می‌کنم، ناامیدانه از مسیر اصلی منحرف می‌شوم. تصور می‌کنم در این مورد زیاد قوی نیستم، اما فکر نمی‌کنم قادر باشم در جایی که زندگی می‌کنم (یک شهر ساحلی کوچک) بدون این افسوسگران الکترونیکی که به کمک می‌آیند، بتوانم زندگی کنم.

نویسندگان استرالیایی، به طور گسترده‌ای در فهرست‌های انگلیسی معرفی شده‌اند. (کلر Kelleher، جینکس Jinks، دابوسارسکی Dubosarsky، کلاین Kline، گلینزمن Gletzman، جینگز Jennings، سایمون Simons، فین برگ Fienberg و خود شما). آیا نویسنده دیگری هست که شما مایل باشید برای این که شناخته شود، از او نام ببرید؟

دیوید متزنندن David Metzdnthen، وندی اور Wendy orr، لیبی گلیسون Gleeson، Libby، النور نیلسون Eleanor Nilson و نادیا ویتلی wheatley Nadia. فقط چند تایی اسم بردم.

ممکن است بگویید کتاب آخرتان درباره چیست و کی قرار است آن را به ناشر انگلیسی بدهید؟

دارم ادامه کتاب نمایشی در کهکشان (Galax-Arena) را می‌نویسم. عنوان قسمت



دوم Terra-farma است. هنوز درباره ناشر انگلیسی فکر نکرده‌ام. کتاب نمایشی در کهکشان (که به نظر خودم بهترین کار من است) در حال حاضر در انگلستان چاپش تمام شده، اما در سایت آمازون در دسترس است.

در کتاب ادبیات کودکان: تاریخ تصویر شده: Children's literature An Illustrated History (oup ۱۹۹۵) درباره شما چنین آمده است: «گیلیان رایین اشتاین یکی از سرآمدهای رمان تجربی (Experimental) برای کودکان است...» از نظر یک خواننده انگلیسی، ظاهراً این توصیف عجیبی است. برای مثال، در مقایسه با موریس گلینزمن (Morris Gleitzman) که استرالیایی است، سبک داستان نویسی شما، به طور مشخصی نه به دنبال کسب تجربیات جدید است و نه استرالیایی به حساب می‌آید. حالا اگر فکر می‌کنید وجه اشتراکی با سایر نویسندگان کودک معاصر استرالیایی دارید، به نظر خودتان این وجه اشتراک در چه زمینه‌هایی است؟

من فکر می‌کنم برخی از آثار من که در حال حاضر در انگلستان در دسترس نیست، هم استرالیایی است و هم تجربی. منظورم داستان‌های آن سوی ماریچ (Beyond the Labyrinth)، نمایشی در کهکشان، جک و پیت (Jake and Pete) و کتاب‌های مصور شعر است. شاید کلمه نوآوری (Original)، بهتر از تجربی باشد. دغدغه من در این کتاب‌ها رسیدن به خلاقیت‌های زبانی، کلیشه‌ای نوشتن و در واقع یک‌جور برخورد با احساساتی گرم است. همیشه احساس کرده‌ام که خودم به تنهایی یک گروه مجزا تشکیل می‌دهم. هم به این سبب که زبان استرالیایی، زبان دوم من است و هم این که من این‌جا بزرگ نشده‌ام و هیچ وقت هم وانمود نمی‌کنم که این‌جا بزرگ شده‌ام. احساس می‌کنم انگار به کشورهای انگلستان، کانادا، آفریقا و استرالیا تعلق دارم و حالا هم که سعی دارم

با ژاپن ارتباط برقرار کنم. از این رو، به گمانم بیشتر جهانی احساس می‌کنم تا انگلیس یا استرالیایی.

نقدی بر زیر چشم گربه، در نشریه ویوپوینت (Viewpoint) در بهار ۱۹۹۷ چاپ شده و در آن آمده است که لحن داستان شما: «تا حدی به آثار نویسندگانی چون سی.اس. لوئیس (C.S.Lewis)، جان میزفیلد (John Masefield) و رابرت لویی استیونس (Robert Louis Stevenson) مدیون است...» این قطعاً شما را در روند کلی رمان کودکان انگلیسی قرار می‌دهد و این سؤال را به ذهن می‌آورد که تا چه حدی خودتان را نویسنده استرالیایی می‌دانید؟

زیر چشم گربه، به هیچ‌وجه نمونه‌ای از کار من نیست. من همیشه یک جور احساس گم‌گشتگی داشته‌ام. زیرا قادر نبوده‌ام اسطوره‌ها و افسانه‌های غنی و تاریخ انگلستان را که در آن‌جا بزرگ شده‌ام، در آثارم به کار گیرم. افسون روباه مثال خوبی در این مورد است. زیر چشم گربه، تلاشی بود تا به تفصیل از آن جنبه از شخصیت‌م، یعنی کودک انگلیسی بنویسم. به همان سبب است که داستان در جایی بی‌مکان به وقوع می‌پیوندد و نه استرالیا. اما وقتی این رمان را می‌نوشتیم، احساس کردم کاملاً به هم ریختم طوری که الان احساس نمی‌کنم که به آن جنبه استرالیایی وجود خودم در کتاب Terra-farma برگشته باشم.

تجربه دانشگاه آکسفورد، چقدر برای شما به عنوان یک نویسنده اهمیت دارد؟

تجربه آکسفورد، به چند دلیل برایم بسیار اهمیت داشت. مطالعه زبان به من احساس فوق‌العاده‌ای برای سبک نوشتنم داد. من مدت زیادی با انجمن دراماتیک دانشگاه آکسفورد کار کردم و خیلی قبل از این که شروع به نوشتن رمان بکنم، دلم می‌خواست نمایشنامه نویس بشوم. معلم سرخانه فرانسوی من، روداساترلند (Rhoda Sutherland)، قبل از این که خودم متوجه شوم، در وجود من یک نویسنده دید و قوت قلب و دلگرمی فوق‌العاده‌ای به من داد که برایم بسیار با ارزش بود.

آیا شما از آن آدم‌هایی هستید که هر از گاهی به موضوع خاصی علاقه پیدا می‌کنید؟ و اگر این‌طور است علائق اخیر شما چیست؟

در حال حاضر مجنوب ژاپن شده‌ام. حدود چهار پنج سال است که زبان ژاپنی مطالعه می‌کنم و یاد می‌گیرم. اخیراً بورس رابط آسیا را گرفته‌ام (Asia Link Fellowship) که سه ماه روی رمان آینده‌ام تحقیق کنم. این زمانی فانتزی با زمینه ژاپنی است و احتمالاً دو تاریخ متفاوت دارد. دنیا مسحورکننده و جذاب است و زندگی بسیار کوتاه!

